

مسأله و مفهوم خودی در اخلاق اسلامی از منظر شهید مطهری

مهدی سلطانی

چکیده

اخلاق پژوهان که در حوزه‌ی بحث‌های اخلاقی، فلسفه اخلاق، رفتارشناسی انسان و ریشه‌های آن ژرف‌اندیشی نموده‌اند، از مقوله‌ای به عنوان «خود» با گونه‌هایی چون «خودشناسی»، «خودیابی»، «خود عزتمند» و یا «خودزیانی و خودفراموشی» سخن گفته‌اند. در میان این اخلاق پژوهان، باید از دانشوری یاد کرد که در حوزه اندیشه و معارف اسلامی، نگرشی همه‌سویه و فراگیر داشته و به اخلاق و مسأله خودی در آن، هماره، به عنوان بخش مهم و بنیادی از آموزه‌های دینی نگریسته و در پی آن بوده که ریشه‌های آنها را با شیوه‌های نوین و منطقی و کاربردی، استوار سازد. او کسی نیست جز علاقه‌شهرت، مرتضی مطهری «رحمه‌ا... علیه». آن استاد فرزانه، مسأله خودی در اخلاق را پایه اخلاق دانسته و از آن با عنوان «اخلاق مکرمتی» یاد می‌کند. در این مقاله سعی نگارنده بر این است که مفهوم و گونه‌های خودی، مبارزه با خود و نمودارهای از خود بیگانگی را در عرصه اخلاق انسانی از دیدگاه شهید مطهری مورد بحث و بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی:
اخلاق، خودی در اخلاق، خودانسانی، شهید مطهری

مقدمه

بحث‌های اخلاقی از دل نگرانی‌های اساسی و پریشانی‌های ذهنی قابل توجه استاد مطهری به شمار می‌رفت. گفتارهای گوناگون و گاه مکرر ایشان در این زمینه، گویای این است که وی در صدد پی‌ریزی نظام عملی و داناگرایانه زلال و کارساز مسائل اخلاقی بوده است. پیراستن اخلاق اسلامی از ناراستی‌ها و پلایش آن با دیگر مکتب‌های اخلاقی از سوی دیگر، یکی از آرزوهای استاد شهید بوده است. او در سایه سار این مواضع و آرزوها، از نخستین روزهای حضورش در محضر آیات قرآنی، از دغدغه‌های بزرگ در زمینه نقش «خودی» در اخلاق نیز یاد می‌کند:

«از بیست سال پیش این مسأله [خودی در اخلاق] فکر من را به خود جلب کرده بود و تدریجاً یادداشت‌های زیادی را جمع کردم... اگر روزی این‌ها را جمع کنم يك مطلب فوق‌العاده عالی در این زمینه می‌شود.^۱ گر چه این آرزوی استاد آن گونه که می‌خواست برآورده نشده و نتوانست مسائل اخلاقی را مانند دیگر بخش‌های معارف اسلامی تدوین نماید، لکن به گونه‌ای پراکنده و به مناسبت گوناگون، به ویژه در سخنرانی‌ها و گفتارها به این طرح اشاره داشته است:

این مطلب، يك ریشه‌ی خیلی عمیقی در معارف اسلامی دارد و آن مسأله «خود را گم کردن» و «خود را نیافتن» و در مقابل «خود را باز یافتن» است. فلسفه‌ی اخلاق اسلامی، بر اساس خود واقعی را باز یافتن است؛ یعنی ضد اخلاق‌ها را همیشه از «خود را گم کردن» پیدا می‌شود و آنچه که اخلاق و تعالی و ارزش است، از «باز یافتن خود» پیدا می‌شود.^۲ تفکر استاد در زمینه مسائل اخلاقی، تفکری روش‌مند و بنیادی است. او،

^۱ - فلسفه تاریخ، شهید مطهری، ج ۲/ص ۱۳۶.

^۲ - فلسفه تاریخ، شهید مطهری، ج ۲/ص ۱۳۳.

به روش‌ها و قالب‌ها به همان اندازه می‌اندیشد که به محتوا و هدف‌ها. به همین جهت در بررسی بحث‌های اخلاقی، روش اجتهادی را پیش گرفت و با نقد و بررسی‌های گوناگون این اصل اصیل را استخراج و استنباط کرد که «خودی» در اخلاق پایه و اساس است:

«در این زمینه، مطالب زیادی در معارف اسلامی هست، چه در متون اسلامی، مثل قرآن و نهج‌البلاغه یا احادیث، چه در کلمات حکمای اسلامی و چه در کلمات عرفا بالخصوص»^۱ شهید مطهری در گزینش عنوان خودی در اخلاق، به مقدار زیاد از عرفا و اندیشه‌های آنان استفاده کرده است و معتقد است که آنان، يك حرف اساسی دارند: «فناء فی... وبقاء فی...»، آن آخرش به همین برمی‌گردد، فنای از خود و بقای به يك خود»^۲

سپس وی برای توانا سازی و ثابت کردن این برداشت، به داستان‌های مثالی، استعاره‌ها و تشبیه‌های عرفا در نوشته‌های منشور و منظوم عرفانی اشاره می‌کند و در این زمینه به داستان منظوم سیمرغ عطار پرداخته و می‌نویسد:

«آن سی مرغ وقتی از هفت شهر عشق می‌گذشتند و به آخر راه که همان قله بود رسیدند «سی‌تا» بیشتر نماندند، نگاه کردند دیدند «سیمرغ» همان «خودشان» هستند، یعنی «سی مرغ»! و نتیجه می‌گیرد: «تو وقتی حقیقت را کاملاً بشکافی، بعد او را می‌بینی که از تو به خودت نزدیک‌تر است. وقتی از خود خیالی و فانی خودت غایب بشوی، ی قائم به خود او می‌شوی»^۳.

نوشتار حاضر گامی است در جهت ارائه‌ی محور اساسی اخلاق در فرهنگ اسلام، همان باوری که استاد مطهری با نام «خود اخلاقی» در جای جای آثار و گفتارش بر آن پای می‌فشد.

^۱ - همان، ص ۱۳۵

^۲ - همان، ص ۱۳۷

^۳ - فلسفه تاریخ، ج ۲/ص ۱۳۷.

مفهوم خودی

خودی در انسان، یعنی همان گوهر گرانیمایه‌ای که زمینه‌ی پرش و پرورش را در او بوجود آورده و از فرش تا عرش، او را به پرواز در می‌آورد و از ملک به سوی ملکوتش می‌کشاند. «خودی» سرمایه‌ای است که انسان به آن می‌تواند جهان هستی را در نوردد و از همه پدیده‌های دست و پاگیر طب‌یعی و حیوانی خود را برهاند. «خودی»، زمینه‌ساز مقام و جایگاهی است که قرآن آن را «خلیفه‌ا... شدن»^۱ نامیده و فرشتگان را در برابر او وادار به کرنش و بزرگداشت و فراگیری دانش کرده است.^۲ همین «خودی» است که آدمی را شایسته‌ی برداشتن بار «امانت الهی» ساخته است که آسمان و زمین و دیگر پدیده‌ها و مخلوقات از برداشتن آن سرباز زده‌اند.^۳ بر اساس همین خمیرمایه و شایستگی ذاتی است که تاج «ولقد کرّمنا بنی‌آدم»^۴ بر سر انسان نهاده شد و او در میان دیگر پدیده‌های جهان آفرینش، مقامی ویژه و برجسته یافت و خدا درباره او «احسن تقویم»^۵ فرمود. گاهی نیز مفهوم خودی به «نفس مطمئنه»^۱ و خود اطمینان و آرامش بخش تعبیر گردیده که منشأ و وقار و ثبات آدمی در همه میدان‌های معنوی است؛ زیرا انسانی که به این خودی دست یافت، طوفان‌ها و گرداب‌ها او را جا نمی‌کند و از وقار او نمی‌کاهند. به فرموده‌ی مولا علی (علیه‌السلام): «ان النفس لجوهرة ثمينة من صانها رفعها و من ابتذلها وضعفا»: «خود» انسانی

^۱ - بقره/۳۰

^۲ - همان/۳۴-۳۳

^۳ - احزاب/۷۲

^۴ - اسراء/۷۰

^۵ - التین/۴

^۶ - فجر/۲۴

گوهری ارزشمند است، اگر آدمی درست آن را پاس ندارد، سربلندی و سرافرازی می‌یابد و اگر آن را ارج نهد، به پستی گرفتار آید.^۱

گونه‌های خودی در اخلاق

۱. دایره خود طبیعی و حیوانی

۲. خود ملکوتی و انسانی

به هر نسبت که انسان از خود طبیعی و حیوانی دور شود و به قلمرو خود انسانی نزدیک گردد و به دایره خود ملکوتی گام بگذارد، افق بینش و نگرش و گرایش‌های او بالاتر و والاتر می‌گردد و از هر گونه عامل دست و پا گیر رهایی یافته و به رشد روانی و روح گسترده دست می‌یابد. به گفته‌ی شهید مطهری: «هر يك از این صفات نشان دهنده‌ی يك درجه و يك مرتبه از نفس است... در حقیقت، آدمی دارای يك روح و يك جان بیشتر نیست، ولی انسان در مراحل و مراتب نفس مختلف است.»^۲

به نظر استاد مطهری، برطبق آن که شخصیت و خود انسانی دارای مدارج گوناگونی است، نردبانی را می‌ماند چند پله که گاه در پله‌ی فرودین است و گاه در مرتبه‌ی حیاتی و گاه در پله‌ی فرازین او می‌گوید: «انسان» «من» حیوانی هم دارد، ولی من حیوانی در انسان طفیلی است، من اصیل نیست، من اصیل در انسان همان من ملکوتی است در پله‌ی فرازین نردبان... آن جا که «من» از آن حرف‌های عالی می‌گوید، آن درجه عالی من انسانی است که سخن می‌گوید و آن جا که از این مسائل حیوانی صحبت می‌کند، درجات پایین آن است.^۳ نگرانی، تشویش و درگیری و دشمنی در انسان و جوامع انسانی، همه

^۱ - میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۱۰/ص ۱۲۵

^۲ - تفسیر سوره قیامت و فجر، شهید مطهری، ص ۴۶، چاپ دفتر حزب جمهوری اسلامی

^۳ - فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۱۶۹

ریشه در خود حیوانی دارند و آرامش، اطمینان، سلامت روان. نوع دوستی و ایثار و... ریشه در خود الهی و ملکوتی. حاکمیت من واقعی و خود اصیل بر من انگلی و سریار حیوانی ثمره‌اش رسیدن انسان و جوامع انسانی به درجات عالی اخلاقی است.^۱ انسان به حسب آن درجه‌های عالی خود... میان خود با افراد دیگر من و مایی نمی‌بیند... ولی هنگامی که به درجات دانی و طبیعی خود رسیده بسنده کرد، به حکم ضیق و تزاحمی که در طبیعت هست، فقط برای حفظ و بقای خویش می‌کوشد و طبعاً دیگران را نفی می‌نماید.^۲

از دیدگاه شهید مطهری، مهم‌ترین بنیه‌ی اخلاق اسلامی در مسأله «خودی» شکل می‌گیرد. در باور ایشان «سلامت روان» آدمی در گرو نظام دادن به غرایز و خودهای درونی اوست.^۳

شهید مطهری معتقد است: «انسان وقتی اراده اخلاقیش غالب می‌شود، احساس می‌کند «خودش» پیروز شده و گویی بر بیگانه‌ای پیروز یافته؛ اما وقتی طبیعتش غالب می‌گردد، احساس می‌کند آن «خود» شکست خورده، معلوم می‌شود آن «خود» انسانی بیشتر «خود» است تا این خود که «ناخود» است و اصیل نیست...»^۴ خود انسانی و مثبت آدمی هر چه توسعه و گسترش یابد، ارجمندی و منزلت روحی او نمود بیشتری می‌یابد و کار به جایی می‌رسد که به تعبیر استاد، مانند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌گوید:

و حسبك داء ان تبیت ببطنه و حولك اكباد و تحن الی القدر^۵
 درد تو این بس که شب سیر بخوابی و گرداگردت جگرهایی بود در

^۱ - همان، ص ۱۷۱

^۲ - تعلیم و تربیت در اسلام، شهید مطهری، ص ۲۴۵

^۳ - همان، صص ۳۴۶-۳۴۷

^۴ - تعلیم و تربیت در اسلام، شهید مطهری، ص ۱۱۲

^۵ - نهج‌البلاغه، نامه ۴۵/ ص ۳۱۸

آرزوی توست بزغاله.

به گفته استاد: «من اصبح و لم يهتم بأمر المسلمین فلیس بمسلم» است. او شخصیت انسانیش توسعه پیدا کرده و روح بشری نه حیوانی او بزرگ شده و توسعه‌ی ایمان و وجدان پیدا کرده است.^۱

استاد مطهری افزون بر طرح مسأله خودی در اخلاق و خودیابی. به راهکارها و راه‌های رسیدن به آن و خروج از گرداب‌های ناخودی و خودپرستی نیز اشاره نمود و بر این باور است که خود اصیل و واقعی در انسان مراحل گوناگونی دارد که هر چند آدمی پیش‌تر رود، از توسعه و گستره خودی بیشتر برخوردار می‌شود، از جمله: خود خانوادگی، خود قبیلگی، خود ملی، خود انسانی و خود الهی.^۲

شعاع خودی هنگامی به کمال می‌رسد که انسان حق‌پرست و خداپرست گردد. در این مرتبه «خود» او چنان گسترش می‌یابد که می‌گوید: هر ملك ملك ماست چون ملك خدای ماست» بر اثر توسعه‌ی خودی اصیلی و بنیادی، انسان دارای همت والا و خود متعالی می‌گردد، از حوزه جاذبه‌های مادی و حیوانی خود را رها می‌سازد و در میدان باز و افق بالایی قرار می‌گیرد که تمام دایره‌های بستگی و وابستگی را پشت سر نهاده و به نقطه و مرکز اصلی هستی پیوند خورده و همه چیز را به خود واقعی مستند ساخته و به معراج برتری‌ها و والایی‌های اخلاقی راه یافته است.

میل جان اندر ترقی و شرف

میل تن در کسب اسباب علف

در اسلام کلمه‌ی حق پرستی و خدا مطرح است و دایره‌ی آن وسیع‌تر است، تا آنجا که شخصیت انسانی بدان دست یابد و با شخصیت همه‌عالیم یکی شود... یعنی دایره‌ای بشود به شعاع بی‌نهایت.^۳

^۱ - حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۳/صص ۶۸-۶۹

^۲ - فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۲۸۲

^۳ - همان، ۲۸۵؛ تعلیم و تربیت در اسلام، ۲۵۹.

خداشناسی مبنای اصیل خوداخلاقی

استاد شهید مطهری با بررسی‌های گوناگون راجع به این مسأله که آیا مسأله «خودی در اخلاق» به تنهایی راهبر و راهگشاست؟ به این نتیجه رسیده که: «خداشناسی پیش‌توانه اخلاق است و مبنای برتری‌ها و الایی‌ها»^۱ به دیگر سخن، «خودی» اگر پیوندمد به خدا نخورد و خودشناسی اگر با خداشناسی هماهنگ و همسو نگردد، اخلاق هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نخواهد داشت. آگاهی و شناخت به خود در رابطه با خدا آدمی را در مسیر رستگاری‌ها قرار می‌دهد؛ زیرا این خود آگاهی و خودشناسی همراه با خداشناسی است که خرمن «من؟ دروغین را می‌سوزاند و بیگانه‌ها را از حریم خانه دل بیرون می‌کند و دست رد به سینه‌ی ناخودها و نامحرمان می‌زند. آن‌گاه که خانه دل از صحبت اغیار خلوت و خالی شد، فرشته خوبی‌ها و منش‌های عالی انسان رخ می‌نماید. برای رسیدن به این معراج انسانی و اخلاقی، مرکب راهواری به نام عبادت و پرستش وجود دارد که آدمی را گام به گام به پیش می‌برد و الق قامت یار او را از فرش و از تنگنای دنیا و قفس تن، به کنگره عرش می‌رساند.^۲

به نظر شهید مطهری، در میان تمام مکتب‌های اخلاقی که ترازها و معیارهایی برای اخلاق انسانی پیشنهاد کرده‌اند و از مقوله‌هایی همچون محبت و عاطفه، عقل و اراده، وجوان اخلاقی، زیبایی و پرستش سخن گفته‌اند، بهترین و عملی‌ترین و عینی‌ترین معیار، معیار بندگی خدا و پرستش اوست: هر کدام از این نظریات... قسمتی از حقیقت را دارند، نه تمام حقیقت را. تمام حقیقت این است که: اخلاق از مقوله‌ی عبادت و پرستش است... مسأله اخلاق و شرافت‌های انسانی و اخلاقی جز در مکتب خداپرستی، در هیچ مکتب دیگری قابل توجیه و تأیید نیست.»

^۱ - فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۲۸۶

^۲ - ر.ک: مجله‌ی حوزه، ش ۹۱، صص ۱۹۷-۲۰۲.

گره خوردن به خود ملکوتی ریشه‌ی همه زیبایی‌ها و برتری‌هاست که با خدا پیوند خورده و تن به پستی نمی‌دهد، چون خودش را به علم حضوری درک می‌کند.^۱ استاد شهید همچنین معتقد است که پستی‌ها و زشت‌خوبی‌هایی چون حسد، غیبت، تکبر، جهل و... دورکننده‌ی آدمی از پیوند خود اخلاقی با خداست و اگر ایمان نباشد [اخلاق] مثل اسکناسی است که پشتوانه نداشته باشد.^۲ پس در نتیجه، کرامت نفس، محور اخلاق اسلامی و تبلور عینی خودی حقیقی در اخلاق است و امانتی است الهی که در نهاد خداجوی آدمی سرشته شده است و این باب اخلاق تقسیم چهارمی است به نام «اخلاق مکرمتی» که شهید مطهری افزوده و از آیه شریفه «ولقد کرّمنا بنی آدم...» اخذ نموده است.^۳

از خود بیگانگی و نمودارهایش

مسأله خودی در اخلاق که شهید مطهری از آن به عنوان پایه و اساس یاد می‌کند، مفهومی است دوسویه: از یک سو احساس شرافت، عزت و کرامت کردن و خودشناسی و خودیابی (خود و من اصیل، خود راستین)، و از دیگر سوی، مبارزه با خود سربار و انگل و حیوانی و تسلیم و رام کردن شیطان درونی و هواهای نفسانی. بر این اساس، ارزشها ریشه در خودیابی دارند و ضد ارزشها، همه از گم کردن خود واقعی برمی‌خیزند. اگر انسان، به جای «خود راستین» «خود خیالی» را جایگزین سازد، بیگانه را به حریم حرم جان و خود واقعی نشاند. و از خود واقعی بیگانه شده است.^۴

^۱ - همان، ص ۱۸۴

^۲ - همان، صص ۲۸۵-۲۸۶

^۳ - همان، ص ۲۰، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۳۱

^۴ - این حالت را در اصطلاح روان‌شناسی و جامعه‌شناسی الیناسیون می‌گویند. الینه شدن اخلاقی؛ یعنی مسخ شدن هویت انسانی انسان.

در این حالت شخصیت اصیل انسانی با مسخ شدن از بین می‌رود و ناخود یا از خودبیگانگی به جای خود می‌نشیند. شهید مطهری بر این اساس، فلسفه و نظام اخلاقی اسلام را بر «بازیافتن خود» استوار کرده و آن را ریشه‌ی همه‌ی ارزش‌ها می‌داند و ریشه و پایه ضد ارزش‌ها را در «گم کردن خود» یا از خودبیگانگی می‌شمارد و در ترسیم انسان‌های از خود بیگانه می‌نویسد: «مسأله مسخ شدن خیلی مهم است... اگر انسان از نظر جسمی مسخ نشود، تبدیل به يك حیوان نشود، به طور یقین از نظر روحی و معنوی ممکن است مسخ شود، تبدیل به يك حیوان شود، بلکه تبدیل به نوعی حیوان شود که در عالم، حیوانی به آن بدی و کثافت وجود نداشته باشد... چون شخصیت انسان به خصائص اخلاقی و روانه اوست. اگر این خصوصیات و ویژگی‌ها خصائص يك درنده و يك؟ باشد، واقعا مسخ شده؛ یعنی روحش، حقیقتاً، مسخ و تبدیل به يك حیوان شده است.»^۱ استاد در ادامه پس از ذکر این مسأله سیر تاریخی آن را در غرب نیز ذکر نموده^۲ و می‌نویسد: «این مسأله مقوله‌ای نیست که فرهنگ غرب و دانشمندان غربی آن را کشف کرده باشند، بلکه ریشه در فرهنگی دینی و قرآنی دارد. ایشان در ذیل آیه شریفه «فرجعوا الی انفسهم»^۳ یادآور می‌شود: «این اصطلاح قرآنی که هزار و چهارصد سال پیش مطرح شده است، تقریباً معادل اصطلاح از خودبیگانگی و بازگشت به خویشتن است که در آثار هگل و مارکس و پیروان او بر روی آن تأکید شده است و روشنفکران ما متأسفانه به عوض اخذ و درك (ع) معنای عمیق آن از این کتاب، آن را از غرب اخذ کرده‌اند»

استاد شهید مطهری، در يك نگاه کلی به ماهیت از خودبیگانگی، نشانه‌ها

^۱ - انسان کامل، شهید مطهری، ص ۳۰

^۲ - فلسفه تاریخ، همو، ج ۲/صص ۱۳۷-۱۱۷.

^۳ - انبیاء/۶۴

و نمودارهای آن رانیز ذکر می‌نماید: «وابستگی به يك ذات بیگانه از خود، موجب مسخ ماهیت انسان است. چرا این همه در ادیان و ابستگی به مادیات دنیا نفی شده است. چون مادیات بیگانه است و واقعا موجب سقوط ارزش انسانی است.^۱ خود بی‌نیازی و استغناء، خود فراموشی و خود گم کردن، خود زیانی و خود فراموشی و خودپرستی و خودبینی از دیدگاه شهید مطهری نمودارهای از خود بیگانگی است که برای روشن شدن آن‌ها هر يك را مورد بحث قرار می‌دهیم:

الف - خود بی‌نیازی و استغناء:

آنچه سبب رشد کبر و خود بزرگ بینی انسان می‌شود و او را در برابر خدا موجودی مستقل قرار می‌دهد، عامل از خود بیگانگی است؛ زیرا حقیقت همه موجودات پیوند به خداوند است و احساس استقلال و مالکیت که قرآن کریم آن را به حالت «استغناء» معرفی کرده، آدمی را از سرشت و فطرت و خود واقعی و اصیل جدا می‌کند و به همان نسبت او را از خود بیگانه می‌سازد: «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی»^۲ آدمی هرگاه خویشتن را بی‌نیاز بنید، نافرمانی می‌کند. بی‌نیازی و حالت استغناء به وسیله مال و ثروت و مقام و فرزند و وابستگی و دلبستگی بر جلوه‌های مادی و دنیوی، انسان را از اصل خود دور می‌سازد و گرفتار من خیالی می‌کند.

شهید مطهری با توجه به این نکته می‌نویسد: «انسان وقتی خود را مستغنی و دارای همه چیز می‌بیند، این امر در درونش اثر می‌گذارد و آن را نیز خراب می‌کند؛ چرا این همه بر دستورات دینی تأکید شده است که سعادت‌مندانترین زندگی‌ها توجه به این دستورات است. زیرا همین قدر که مال و ثروت جنبه‌ی سودجویی به خود گرفت و به شکل وسیله‌ای درآمد که انسان

^۱ - انسان کامل، شهید مطهری، ص ۲۴۰

^۲ - علق، آیات ۶-۷

به كمك آن «خود» را بزرگ و با اهمیت جلوه دهد، دیگر روابط درونی نمی‌توانند از تأثیر عامل برونی بر کنار بمانند و نخست فشار آن نیز به فساد کشیده می‌شوند.^۱ به دیگر سخن، در فرهنگ دینی، بیگانه کسی است که قصد سرمایه و آبروی آدمی کرده و می‌خواهد آن را از او بازستاند؛ از این روی، «شیطان» بیگانه‌ترین کس به شمار می‌رود که «عدومبین» است.^۲ او با تزئین^۳ و تسویل^۴ واقعیت‌ها را واژگونه جلوه می‌دهد، فریگیر است و به همین جهت از شر او باید به خدا پناه برد.^۵ هر چیزی که این ویژگی‌ها را داشته باشد شیطان است و عامل از خود بیگانگی؛ زیرا آدمی را از ارزش‌های متعالی دور نموده و با روحیه‌ی بی‌نیازی در مقابل خداوند عالم، عامل جبهه‌گرفتن او می‌شود: «عنایات و اهداف انحرافی داشتن، یکی از عوامل است که انسان غیر خود را به جای خود می‌گیرد و در نتیجه، خود واقعی را فراموش می‌کند و از دست می‌دهد و می‌بازد. هدف و غایت انحرافی داشتن تنها موجب این نیست که انسان به بیماری خود گم کردن مبتلا شود، کار به جایی می‌رسد که ماهیت و واقعیت انسان مسخ می‌گردد و مبدل به آن چیز می‌شود.»^۶

گر در طلب گوهی کانی کانی

ور در پی جست و جوی جانی جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را

هر چیز که در جستن آنی آنی

^۱- پیرامون انقلاب اسلامی، شهید مطهری، ص ۱۷۱

^۲- اعراف/ ۲۲ و یوسف/ ۵

^۳- نمل/ ۲۴

^۴- محمد/ ۲۵

^۵- اعراف/ ۲۰۰

^۶- از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. حشر/ ۱۹

ب - خود فراموشی و خود گم کردن:

نشانه دیگر از خود بیگانگی انسان، فراموشی خویش و هدف را گم کردن است. اگر انسان به چیزی مانند پول و ثروت دل بست و در نتیجه محبوب راستین و خدای رب العالمین را از یاد برد، در حقیقت پول پرست شده و به تعبیر شهید مطهری در پول تثبیت شده که حاضر است خودش را در راه پول خرج کند. این انسان به تمام معنی از خود بیگانه است؛ چون خود واقعی را گم کرده و به خود خیالی و انگلی روی آورده است. به عقیده‌ی استاد مطهری، موضوع نسیان و فراموشی که در آیه «اولما تکنونوا کالذین نسوا... انفسهم» هست، معنایش همین است که انسان وقتی خودش را نشناسد، حقیقت و مسیر خودش را نشناسد، خودش را چیزی ببیند غیر از آنچه که هست، پس خودش را گم کرده، خودش را فراموش کرده. اساس تعلیمات قرآن این است که انسان این حقیقت را درک کند که خودش حقیقتی است که در این دنیا بوجود آمده... و خودش را باید در اینجا بسازد و بعد هم به دنیای دیگری برود... اما کسی اگر جور دیگری درباره‌ی خودش فکر کند، چنین کسی خودش را فراموش کرده و خودش را گم کرده است.^۱ استاد، این دیدگاه قرآنی خود را با سخنان پیشوایان معصوم (ع) استوار ساخته و نتیجه گرفته است که خوی‌ها و منش‌هایی مانند: «بخل» که امام علی (ع) آن را جامع همه عیب‌ها شمرده^۲ و از آن به شگفتی یاد کرده است،^۳ ریشه در مسأله خود فراموشی و خود گم کردن دارد.^۴

ج - خودزیانی و خود فراموشی

^۱ - آشنایی با قرآن، شهید مطهری، ج ۶/ص ۱۷۸

^۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۸/ص ۴۳۰

^۳ - همان، حکمت ۱۳۶

^۴ - فلسفه تاریخ، شهید مطهری، ج ۲/ص ۱۳۲

در معارف دینی و ادبیات عرفانی، اشاره به حقیقتی شده که گاهی در مسیر حرکت و تلاش آدمی به وقوع می‌پیوندد و او را گرفتار گونه‌ای بی هویتی و مسخ و از خود بیگانگی می‌سازد و آن چگونگی این است: آدمی «ناخودی را به جای «خود» می‌گیرد و در يك معادله نسنجیده و زیانبار، خود را به غیر خود می‌فروشد که نام این داد و ستد خود فروشی و خود زیانی است؛ یعنی داد و ستدی که ارزنده‌ترین گوهر و گرانبه‌ترین سرمایه‌ی خود را به بهای بسیار پایین و ناچیز می‌فروشد، هم خود را فروخته و هم در این خرید و فروش زیان دیده است. شهید مطهری در تفسیر و تحلیل این گونه از خود بیگانگی می‌نویسد: «زیان کردن از دست دادن چیزی است چیزی را، پس دو چیز باید باشد... معلوم می‌شود که در انسان حالتی پیدا می‌شود که خودش از خودش فاصله می‌گیرد و این به این است که انسان دو خود پیدا می‌کند، يك خود خیالی و يك خود واقعی؛ یعنی غیر خود را خود می‌پندارد.^۱

«خود فروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست» و «بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است». آن که در بازار دنیا، آداب تجارت ظاهری نداند، نه تنها سودی به دست نمی‌آورد که گاه اصل سرمایه را نیز از دست می‌دهد؛ از این روی از آداب تجارت و بازرگانی آن است که باید نخست و در آغاز، به مسائل مربوط به داد و ستد آشنا شد و سپس راه تجارت را پیش گرفت: «الفقه ثم المتجر»^۲ همین اصل را نیز در مسائل انسانی و اخلاقی باید پیاده کرد و گرنه انسان دچار زیانبارترین زیان‌ها خواهد شد: «قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالاً، الذین ضل سعیم فی الحیوه‌الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا»^۳

بگو آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟

^۱ - فلسفه تاریخ، شهید مطهری، ج ۲/ص ۱۳۳

^۲ - وسائل الشعر، شیخ حسن عاملی، ج ۱۲/ص ۲۸۲

^۳ - کهف/۱۰۳

آنهایی که کوششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.
استاد شهید مطهری، با توجه به آیات و روایات می‌نویسد:
«همان‌طور که قرآن می‌فرماید: بزرگترین باختن‌ها باختن خود است...»^۱
د - خودبینی و خودپرستی:

از نشانه‌های بارز و فراگیر از خود بیگانگی که آدمی را از اوج ارزش‌های انسانی و اخلاقی فرود می‌آورد و او را همسان و همپای جانوران، بلکه پست‌تر و بدتر از آنها می‌سازد، «خودپرستی» است. این حالت همه‌ی راههای معنوی را به سوی بشر می‌بندد و هیچ روزنه‌ای برای رسیدن به واقعیت‌ها، برای آدمی باقی نمی‌گذارد. انسان خودپرست، خودبین و فرورفته در پستی‌ها و خود بزرگبینی‌ها و کبر، مانند کرم پیلهور به دور خود می‌تند و می‌پیچد. هنگامی که می‌خواهد از خود خارج شود، همه راه‌ها را بر روی خود بسته می‌بیند و عقده‌های روانی و تسویل نفسانی را از مقوله ضد اخلاق و پایین‌تر از حیوان به شمار آورده است و در پایان، حالت خودخواهی را این‌گونه ترسیم کرده است:

«نفس انسان حالت مار افعی را دارد. افعی در زمستان حالت یخ‌زدگی و کرخی پیدا می‌کند و اگر انسان به او دست هم بزند تکان نمی‌خورد... انسان خیال می‌کند که این مار به خوبی رام شده است، اما وقتی آفتاب گرمی بر او بتابد، یک مرتبه عوض می‌شود و چیز دیگری می‌شود.»

نفس ازدهاست او کی مرده است

از غم بی‌آلتی افسرده است^۲

آری، در فکر خدا بودن، در واقع در فکر خود بودن است و در کنار او بودن در کنار خود بودن، آدمی با دوست داشتن خداوند و عاشق او شدن و به تعبیر دیگر در او فانی شدن، نه تنها از خود بیگانه نمی‌شود که خود را پیدا می‌کند. شهید مطهری از این بحث چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین، تعلق یک

^۱ - انسان کامل، شهید مطهری، ص ۳۵۱

^۲ - انسان کامل، شهید مطهری، ص ۲۲۴

موجود به غایت و کمال نهایی خودش، برخلاف نظیر آقای سارتر، از خود بیگانه شدن نیست»، بیشتر در خود فرو رفتن است، یعنی بیشتر خود، خود شدن» است... تعلق انسان به خدا، تعلق به يك شیء مبین و مغایر با ذات نیست که انسان با تعلق به خدا خودش را فراموش کند...^۱

۱- همان، ص ۳۴۱